

## سخن سردیبر

تقسیمبندی برخی شاخه‌های دانش، مانند طب و ریاضی و هیأت و فیزیک و منطق، برحسب قدیم و جدید بر چه مبنا و با چه ملاکی صورت گرفته و میگیرد؟ بنظر میرسد معنای دو واژه «قدیم» و «جدید» در عرف با آنچه در فلسفه از آن اراده میشود، تفاوت داشته باشد. معنای شایع و متداول قدیم، مترادف با امر کهنه و منسوخ است و شاید برخی گمان کنند این حکم در مورد مثلاً طب و ریاضی قدیم نیز صادق است. فارغ از میزان اعتبار و حتی ملاک یا ملاکهای اعتبار فلان رشته از رشته‌های علوم در وصف قدیم و جدید آن، با رجوع به مبانی یا مبادی این دانشها - که البته از شئونات فلسفه و دغدغه فیلسوف است - میتوان به افقهایی نو در اعتبارسنجی «دانش جدید» در مقابل «دانش قدیم» دست یافت. اجازه دهید با ذکر مثال، مطلب قدری روشنتر شود.

ریاضیات قدیم از زمره ساحتیهایی است که هم بلحاظ وسعت و دامنه و هم بلحاظ کاربرد آن در ساحت علم و فناوری بشر، سابقه‌یی بس طولانی، بویژه در مشرق زمین، دارد. فعلاً به اینکه موطن اصلی این دانش مصر بوده است یا بابل یا ایران یا هند، کاری نداریم (هرچند در فهم میزان وامداری غرب به شرق بسیار مؤثر است)؛ نکته محوری گفتگوی ما بر سر اینست که چرا بگمان برخی از اهل علم، مطالعه صورتهای قدیم ریاضیات و تلاش برای فهم ساختار و بنیانهای معرفتی آن، کاری عبث و اتلاف وقت است؟ این مسئله درباره طب و نجوم و فیزیک قدیم نیز صادق است. امروزه نزد دانشجویان و محصلان این رشته‌ها، اگر نه بنحو مطلق، ولی بنحو نسبی این تلقی وجود دارد که وصف قدیم یعنی همان منسوخ و از اینرو هیچ بار معرفتی بر چنین دانشهایی مترتب نیست. البته نمیتوان تردید کرد که امروزه اغلب قضایا و گزاره‌های دانشی مانند هیات و فلکیات قدیم از اعتبار ساقط شده و در برابر یافته‌ها و نوآوریهای علمی بشر، فاقد ارزش معرفتی است، اما در عین حال،

۱۵



مبانی وجودشناختی و کیهان‌شناختی این دانش و مقولاتی چون حقیقت عدد، شکل و حجم و از این مهمتر، نقش و بازتاب این دانش در فهم ساختار عالم و غایات آن، هنوز هر ذهن کنجکاوی را بخود مشغول میکند.

تلاقی و حتی امتزاج ریاضیات و فلسفه و هیات در ادوار گذشته، ناشی از خلط موضوعی این دانشها نبوده است بلکه در اصل از ریاضیات وجودشناسانه و وجودشناسی ریاضی در آن عهد حکایت میکند. فیلسوف، عالم را در بهترین صورت و نقش آن، یعنی نظم ریاضی‌وار میفهمید و ریاضیدان، به آهنگ و جهت عقلی حرکت کائنات و غایت و نهایت آن مینگریست. هر دو - و در واقع یک تن - همه چیز را در آیینۀ وجود و در نسبت با آن مشاهده میکرد و از اینرو اصل وحدتبخش و نهایی نهفته در پهنۀ کثرات را جستجو میکرد. همین نگاه و منظر بود که مرزی میان دانش و اخلاق نمیدید و اساساً غایت اصلی دانش را در تربیت و کمال آدمیان میدانست.

این نگاه، امروز در لابلای اندیشهٔ تکنیکی و تحصلی مفقود شده و در عرصهٔ آموزش و تعلیمات بشر مدرن خریداری ندارد؛ هرچه هست گویا بر مدار نتیجه و برابند محصل استوار است، لیکن با تصدیق نتایج شگفت‌انگیز دانش نوین و دستاوردهای گوناگون فناورانه، طرح این پرسش نیز موجه است که آیا تمامی ظرفیتهای دانش قدیم - و نه منسوخ - برای بشر امروز روشن شده است؟ اگر روشن شده، پس از چه روی در روزگار ما، گروه‌های زیادی از دانشمندان و پزشکان، به طب قدیم و ظرفیتهای نهفته در آن در تشخیص و علاج بیماریها روی آورده‌اند. تکلیف برخی سوداگران و عالم‌نمایان را از این امر جدا کنیم؛ همیشه و همه جا کسانی بوده و هستند که از علم بهره‌ی ندارند و به شیادی زندگی را میگذرانند. در اینجا سخن از پیکره‌ی از دانش کهن است که مجهز به شناخت وجود و متصل به آنست و از اینرو همانند خود وجود از ظرفیتهای بیکران برای الهام و راهبری بشر برخوردار است. حاصل آنکه، اگر آموزگاران به متعلمان خویش بیاموزند که علم همانند کالا نیست که متروک و منسوخ شده، بکلی از اعتبار و فایده بیفتد و سرانجام از میدان خارج شود، شاید در اعتماد و البته اتکاء افراطی به علم تجربی و دستاوردهای آن نیز قدری تعدیل حاصل گردد یا دست‌کم در تعیین و تنقیح مناط ارزش گزاره‌های علمی درنگ شود.

حسین کلباسی اشتری

